

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۹۰  
صفحات: ۱۷۱-۲۰۶  
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۲/۵

## بررسی تناقض‌های تصمیم‌سازان آمریکایی در برابر انقلاب ایران بر اساس نظریه تصمیم‌گیری (۱۹۷۹-۱۹۷۶م)

دکتر شهروز شریعتی\* / مهدی عباسی\*\*

### چکیده

مروری بر تاریخ انقلاب اسلامی ایران، نشان می‌دهد تصمیمات و سیاست‌های حکومت پهلوی در موارد بسیاری تحت تاثیر راهبردها و موضع‌گیری‌های بلوک غرب و از جمله رهبران دولت ایالات متحده قرار داشت. این نوشتار با بهره‌گیری از نظریه «تصمیم‌گیری» می‌کوشد تا به این پرسش، پاسخ دهد که تناقض‌های تصمیم‌گیری دولت کارتر چه تأثیری بر فرآیند انقلاب ایران بر جای گذاشت؟ در این راستا مقاله حاضر نخست به بررسی آموزه‌های نظریه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و مدل‌های آن می‌پردازد و سپس با اشاره به برخی از مهمترین جریان‌هایی مؤثر در دستگاه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دولت کارتر، تأثیرات تناقض‌های نظام تصمیم‌گیری آمریکا را بر حکومت پهلوی دوم و انقلابیون، بررسی می‌کند و در عین حال توانمندی نظریه‌ی مذکور را در تبیین حوادث انقلاب اسلامی، مورد آزمون قرار می‌دهد.

### کلید واژه‌ها

ایران، آمریکا، تصمیم‌گیری، کارتر، پهلوی، انقلاب اسلامی

sh\_shariat@iau-shahrood.ac.ir  
ma\_ab@stu-mail.um.ac.ir

\* عضو هیات علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود  
\*\* کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

## مقدمه

یکی از سطوح تحلیل سیاست بین‌الملل، بررسی رفتار دولت‌ها بر پایه‌ی ارزیابی تصمیماتی است که سیاست‌گذاران در زمینه‌های مختلف اتخاذ می‌کنند. بدین ترتیب، روش تصمیم‌گیری یکی از چهارچوب‌هایی است که برای بررسی روابط بین‌المللی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در این راستا، براساس تجزیه و تحلیل سیستمی، در فرآیند تبادل میان سیستم و محیط، نهادهای سیستم به داده‌ها تبدیل می‌شوند و در حقیقت داده‌های مزبور همان تصمیمات به شمار می‌روند و در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل، در جریان کنش‌های متقابل میان داده‌های مختلف واحدهای سیاسی، روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد. بر این اساس، ارزیابی رفتار دولت‌ها در چهارچوب سیستم تصمیم‌گیری آنها می‌تواند به تجزیه و تحلیل عملکرد نظام بین‌المللی کمک کند. هنگامی که رفتار بازیگران سیاسی، یعنی دولت‌ها در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌گیرد، در واقع تصمیماتی که آنها به صورت داده‌های سیاست خارجی خود وارد محیط بین‌الملل می‌کنند مطالعه می‌شود. این تصمیمات از سوی افراد، گروه‌ها، نهادها و دستگاه‌های مختلف داخلی آن دولت‌ها اتخاذ می‌شوند و مجموعه‌ی این تصمیمات به صورت رفتار دولت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی تجلی می‌یابند. بنابراین، چهارچوب تصمیم‌گیری شامل مطالعات تحلیلی در سطوح افراد و دولتهاست (قوام، ۱۳۸۵: ۴۱). در همین حال، فهم این نکته که نحوه تصمیم‌سازی یک واحد سیاسی و نحوه نگرش تصمیم‌سازان آن کشور به نظام بین‌الملل چه تأثیراتی را می‌تواند بر سرنوشت واحدهای دیگر داشته باشد از ملاحظات است که به نظر می‌رسد می‌تواند در فهم و مطالعات تاریخ و روابط بین‌الملل مفید واقع شود. این نوشتار با بررسی «نظریه‌ی تصمیم‌گیری»<sup>۱</sup> به عنوان پایه فهم نظری و مطالعه ابعاد دکتترین حقوق بشر کارتر می‌کوشد تا ضمن توجه به اهمیت نقش سیاست‌ها و راهبردهای ایالات متحده آمریکا نشان دهد این سیاست‌ها و تصمیمات تا چه میزان بر رجال سیاسی پهلوی و به ویژه شخص محمدرضا شاه تأثیرگذار بوده است. این نوشتار همچنین می‌کوشد تا در عین حال تأثیر حاصل از کاستی‌های روند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی دولت وقت آمریکا و همچنین

۱. Theory of Decision Making

ویژگی‌های روانشناختی شخص کارتر را بر ایران در پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی نشان دهد، در این راستا پرسشی که مطرح می‌شود ناظر بر این نکته است که سازوکارهای نظام تصمیم‌گیری ایالات متحده به عنوان یکی از دو قطب نظام دوقطبی وقت به همراه ویژگی‌های شخصیتی کارتر به عنوان رییس جمهوری آمریکا چه تأثیری را بر سرنوشت نظام سیاسی ایران به عنوان یک واحد سیاسی در نظام بین‌الملل طی سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۹ بر جای گذاشته است؟ برای پاسخ به این پرسش بر اساس مستندات تاریخی این فرضیه مورد آزمون قرار خواهد گرفت که به نظر می‌رسد ضعف نظام تصمیم‌گیری آمریکا به همراه ضعف شخصیت کارتر یکی از عوامل بسیار مؤثر در تسریع فرآیند انقلاب اسلامی ایران بوده است.

### گفتار اول: مروری بر ادبیات پژوهش

در بین آثاری که انقلاب اسلامی ایران را از منظر تأثیر عوامل مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند، نوشته‌ها و مقالات زیادی وجود دارد که می‌توان هر کدام از آنها را از ابعادی نظیر تاریخی، ایدئولوژیک، گفتمانی، ژورنالیستی و تئوریک مورد بررسی قرار داد. در این میان به نظر می‌رسد آثار تاریخی و ژورنالیستی بیشترین حجم و آثار تحلیلی و تئوریک کمترین تعداد را به خود تخصیص داده‌اند. با این وجود مروری بر همه این منابع نشانگر این نکته است که در مورد ارزیابی نقش تناقض‌های نظام تصمیم‌گیری ایالات متحده بر وقوع انقلاب اسلامی ایران تاکنون مطالعات علمی و نظام‌مند، انجام نشده است. با این وصف در رابطه با برخی از مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته می‌توان از کتاب سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی، نوشته‌ی فراز چمنی نام برد. نگارنده در این کتاب، با تحلیل زمینه‌ها و شیوه‌های طرح سیاست حقوق بشر کارتر و ماهیت روابط ایران و آمریکا در دوران حکومت او، آثار مستقیم و غیر مستقیم آموزه حقوق بشر کارتر را بر تحولات انقلابی ایران و پیروزی انقلاب اسلامی بررسی و تحلیل نموده، اما نوشته‌ی فوق آنچنان که اشاره شد مبنای نظری و تئوریک ندارد و فقط بر پایه‌ی اسناد و خاطرات است. «جیمز بیل»<sup>۱</sup> نیز در اثر خود یعنی «عقاب و شیر» در فصل هفتم کتابش با عنوان آمریکا و انقلاب ایران به بررسی اصلاحات شاه می‌پردازد.

۱. James A. Bill

اگرچه وی در نهایت بحث لیبرالیزه ساختن ایران عصر پهلوی را تحت تأثیر فشارها و مواضع اولیه‌ی کارتر نمی‌داند و آن را اقدامی مستقل از سوی شاه ارزیابی می‌کند؛ صادق زیبا کلام هم در کتابی تحت عنوان «مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی» در فصول چهارم و پنجم به موضوع حقوق بشر و فضای باز سیاسی پرداخته که این کتاب نیز فقط روایتی تاریخی با اتکای بر اخبار مطبوعات بوده و منابع دسته اول نظیر خاطرات مسوولان آمریکایی را کمتر مورد استفاده قرار داده است، ضمن اینکه این اثر نیز همانند موارد پیشین فاقد پایه‌ی تئوریک است. افزون بر این، وی به فضای موجود در دستگاه تصمیم‌گیری و سیاست خارجی آمریکا و نزاع داخلی این کشور نیز نپرداخته است. در همین حال دیگر آثار دانشگاهی موجود نیز به مانند موارد مذکور فقط روایتی تاریخی محسوب می‌شوند و موضوع را از بعد نظری مورد بررسی قرار نداده‌اند. مطابق آنچه گفته شد در ادامه به چیستی و معیارهای نظریه تصمیم‌گیری پرداخته خواهد شد.

## گفتار دوم: مبانی نظری

### الف) چیستی و معیارهای نظریه تصمیم‌گیری

بهره‌گیری از نظریه تصمیم‌گیری در نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، به دهه ۱۹۵۰ باز می‌گردد. کارهای آغازین در این زمینه از سوی افرادی نظیر «بورتون ساپین»<sup>۱</sup>؛ «اچ بروک»<sup>۲</sup>، «هربرت سایمون»<sup>۳</sup> و «ریچارد اسنایدر»<sup>۴</sup> پی‌ریزی شد و بعدها نیز افرادی مانند «جوزف فرانکل»<sup>۵</sup> و «گراهام تی آلیسون»<sup>۶</sup> به این حلقه پیوستند (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۶۴-۲۶۶). نظریه تصمیم‌گیری را می‌توان برای مطالعه بحران‌های سیاسی و مدیریت بحران مورد توجه قرار داد به‌ویژه آنکه مطابق این نظریه رفتار اشخاص، افراد یا گروه‌هایی که در کادر تصمیم‌گیری و تدبیر بحران فعالیت می‌کنند بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در این راستا

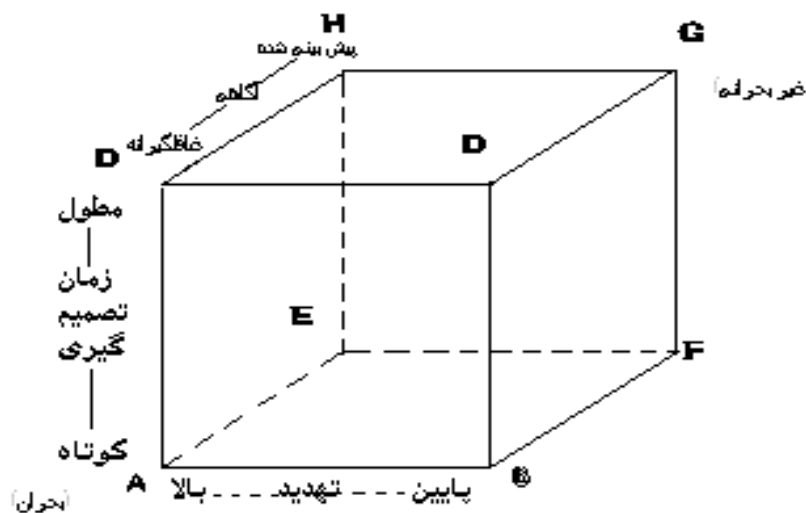
---

۱. Burton Sapin  
۲. H.W Bruck  
۳. Herbert Simon  
۴. Richard Snyder  
۵. Joseph Frankel  
۶. Graham T. Allison

توضیح این نکته ضروری است از آنجایی که رفتار کادر تصمیم‌گیری و تصمیم‌ساز متأثر از ادراک و واکنش‌هایی است که تصمیم‌سازان از اوضاع در خلال بحران دارند، بدون شک این تعبیر و تفسیر با تعبیر بحران از دیدگاه تئوریک یک ناظر بی‌طرف متفاوت خواهد بود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد برای آنکه بتوان وضعیت و حالت بحران را به گونه‌ای دقیق‌تر تشریح و تحلیل کرد می‌بایست برداشت‌ها را بر دیدگاه کسانی که به صورت عملی در تصمیم‌گیری بحران، شرکت داشته‌اند متکی ساخت. از دیدگاه مدل تصمیم‌گیری توجه به بحران به عنوان متغیری که احتمال تصمیم معینی را افزایش می‌دهد، مستلزم وجود سه عامل تهدید، زمان و غافلگیری است و در هر صورت نوسان یکی از این عوامل می‌تواند بر برابری تصمیم‌ها تأثیرگذار باشد. به بیان دیگر از آنجایی که وضعیت‌های بحرانی در تصمیم‌گیری به تناسب شدت تهدید، تداوم زمانی و درجه آگاهی با یکدیگر متفاوت هستند، می‌توان این وضعیت را آنگونه که «چارلز هرمن»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد در قالب یک مکعب موسوم به مکعب بحران متصور شد. مطابق با این مکعب مفروض و آنگونه که مشاهده می‌شود می‌توان هشت وضعیت متفاوت را متصور شد که میزان نقش عوامل مذکور را در تصمیم‌گیری نشان می‌دهد (Russett & others, ۲۰۰۹: ۱۷۱).

---

۱. Charles. F. Hermann



- A : تهدید شدید/ محدودیت زمان/ پیش‌بینی نشده
- B : تهدید اندک/ محدودیت زمان / پیش‌بینی نشده
- C : تهدید اندک/ عدم محدودیت زمان / پیش‌بینی نشده
- D : تهدید شدید/ عدم محدودیت زمان / پیش‌بینی نشده
- E : تهدید شدید/ محدودیت زمان/ پیش‌بینی شده
- F : تهدید اندک/ محدودیت زمان / پیش‌بینی شده
- G : تهدید اندک/عدم محدودیت زمان/ پیش‌بینی شده
- H : تهدید شدید/ عدم محدودیت زمان / پیش‌بینی شده

نظریه تصمیم‌گیری صرف نظر از تعابیر مختلفی که از آن ارائه می‌شود، بر چند پیش فرض مشترک استوار است: نخست آنکه کارآمدترین سطح تحلیل برای تجزیه و تحلیل مباحث بین المللی، سطح تحلیل خرد است و سطح تحلیل کلان و بین‌المللی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی، دارای اهمیت فرعی و حاشیه‌ای است، دیگر آنکه به دلیل انتزاعی بودن مفهوم دولت ملی هرگاه از تصمیمات یک دولت ملی سخن به میان می‌آید، منظور تصمیمات مسئولان دستگاه‌های گوناگون در رابطه با سیاست خارجی است و سرانجام نیز اینکه پیوسته راه‌های بدیلی برای هر تصمیم‌گیری وجود دارد و بنابراین، تصمیم‌گیرنده با انتخاب‌ها و گزینه‌های مختلف مواجه است (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۶۵).

آنچنان که اشاره شد، در فرایند تصمیم‌گیری افراد مختلفی با زمینه‌های متفاوت از قبیل فرهنگی، ارزشی، اجتماعی، سیاسی و حضور دارند که هرکدام از آنان دارای روش و تفکر متفاوتی نسبت به یکدیگر هستند و در تبیین و تفسیر منافع ملی و اولویت‌ها و واکنش‌ها نیز گاهی همسانی و هماهنگی ندارند. بر این اساس، به نظر می‌رسد برداشت‌های تصمیم‌سازان از مسایل بین‌المللی گاهی با توجه به تجارب شخصی است و گاهی هم در حال تغییر و تحول است. روانشناسان سیاسی بر این باورند که اگر نوعی جا به جایی در دستگاه سیاست‌گذاری صورت گیرد، داده‌های سیاست خارجی نیز تغییر خواهد یافت (قوام، ۱۳۸۷: ۴۲). از سوی دیگر، در فرایند تصمیم‌گیری مساله‌ی چندگونگی علایق و منافع مطرح است و هر فرد یا گروه منافع و علایق خاص خود را دنبال می‌کند و با توجه به اهداف شخصی از استراتژی متفاوتی بهره می‌گیرند. در این میان، وجود اطلاعات درست در تصمیم‌گیری نیز بسیار مهم است، چراکه گاهی افراد برای جلب نظر مقام سیاست‌گذار، اغراق می‌کنند یا اطلاعات را آنگونه که دوست دارند به دست مقام‌های مافوق می‌رسانند (خوشوقت، ۱۳۷۵: ۲۰۳). گاهی کثرت و تعارض اطلاعات برای تصمیم‌گیران مشکلاتی ایجاد می‌کند که اخذ تصمیم را دشوار می‌سازد و باید نظام ارتباطی حاکم بر تصمیم‌گیران در رساندن اطلاعات دقت به خرج دهند و اطلاعات را به صورت تصفیه شده ارائه کنند تا کار برای تصمیم‌گیران سهل شود. گرچه دسترسی تصمیم‌گیران به منابع اطلاعاتی ممکن است نیازهای آنان را برای برخورد با مسائل آنی و مقطعی برآورده سازد، لیکن از آنجایی که رفتار بازیگران سیاسی باید با توجه به دگرگونی‌های محیطی دستخوش تغییر شود، سیاست‌گذاران بایستی با بهره‌گیری از دانش و تخصص و مهارت‌ها و تجارب شخصی، تحولات آنی را از قبل پیش‌بینی کرده و پیشاپیش رویدادهای بین‌المللی حرکت کنند که در این راستا نیز چگونگی اخذ تصمیم‌ها و روش‌های سیاست‌گذاری در داده‌های نظام سیاسی از لحاظ تأثیرگذاری بر رفتار دیگران دارای اهمیت است. با این وجود، در بسیاری از موارد، ساختار اقتصادی و سیاسی، روش‌های تصمیم‌گیری را مشخص می‌کند. اگرچه که تصمیم‌گیری در سیاست خارجی منحصر به دولت است، اما گاهی از جانب قوه‌ی مقننه، احزاب، گروه‌های ذی نفوذ، افکار عمومی و ارتباط جمعی محدودیت‌هایی وارد می‌شود و فشارهای درون سازمانی و فشارهایی که از خارج وجود دارد نظام سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در بسیاری از موارد نیز تصمیم‌گیران با وجود درک منافع ملی و اولویت‌های کشور

متبوع خویش تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی در داده‌های سیاست خارجی خود تجدید نظر به عمل می‌آورند. در فضای بین‌المللی چون رفتار و واکنش واحدهای سیاسی در مقابل سیاست اتخاذی دارای اهمیت است، تصمیم‌گیران باید راهی کم هزینه و پر سود را برگزینند به‌ویژه آنکه هر نوع تصمیمی آثار و پیامدهایی را به همراه دارد و تصمیم‌گیران باید این آثار و پیامدها را از قبل پیش‌بینی کنند و نتایج را مورد ارزیابی قرار دهند و در صورت لزوم اصلاحات (بازخورد<sup>۱</sup>) انجام دهند.

### ب) مدل‌های تصمیم‌گیری

نظریه تصمیم‌گیری منجر به ایجاد برخی از مدل‌ها برای تسهیل فهم این نظریه شده است. بر اساس مدل مفهومی «آلیسون»<sup>۲</sup> فرض بر این است که تصمیم‌گیران کاملاً عقلایی عمل نمی‌کنند و فقط در برخی از زمینه‌ها می‌توان انتظار رفتار عقلایی از تصمیم‌سازان داشت. در مدل تلفیقی آلیسون که مشتمل بر دو مدل «فرایند سازمانی»<sup>۳</sup> و «سیاست‌گذاری بورکراتیک»<sup>۴</sup> است، اهداف با توجه به مسیر تصمیم ممکن است تغییر نمایند و تصمیم‌ساز نیز موجودی احساسی می‌تواند تصور شود که گاهی می‌تواند به واسطه جایگاه، ارزش‌ها، نگرش‌ها و رقابت با دیگران تصمیمات مهم و تأثیرگذار را برای سرنوشت کشور متبوع خویش اتخاذ کند. در این مدل تلفیقی، همچنین بر این نکته تأکید می‌شود که حکومت یک کشور یکپارچه نیست، بلکه متشکل از هرمی از سازمان‌ها و نهادهای مختلف است و افزون بر محدودیت‌های اعمالی از سوی ساختار سازمان اداری تصمیم‌گیری، بازی قدرت بین افراد تصمیم‌گیرنده نیز در فرایند تصمیم‌گیری تأثیر بسیار زیادی دارد. آلیسون یادآور می‌شود که پیامد بازی‌های سیاسی بر آینده‌ی افراد تصمیم‌گیرنده چنان است که هرکدام از افراد تصمیم‌گیرنده‌ی سیاست خارجی خواهان دستیابی به هدفی خاص هستند و یا تفسیر شخصی از منافع ملی دارند. از این رو وی نتیجه می‌گیرد که تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی، را می‌بایست نتیجه فرایندهای

۱. Feedback

۲. Graham T. Allison

۳. Organizational Process Model

۴. Bureaucratic Politics Model



سیاسی مذاکره و بازی قدرت موجود در سازمان‌های تصمیم‌گیرنده محسوب کرد (Alison, ۱۹۶۹:۶۹۸). مضاف بر این به عقیده «فرانسیس رورک»<sup>۱</sup>، دیوان‌سالاری‌ها همانند حکومت‌ها، به ویژه نوع بروکرات آن، با محدودیت‌های بودجه‌ای روبرو هستند و همین امر باعث تقابل مدافعان طرح‌ها در دیوان‌سالاری می‌شود. به بیان ساده‌تر می‌توان گفت: بازیگران دیوانی به خاطر کمبود بودجه مجبور می‌شوند برای رسیدن به اهداف خود با یکدیگر رقابت کنند. رورک در ادامه‌ی این مطلب، بیان می‌کند که: هرچند مؤسسات دیوانی می‌توانند به دیدگاه‌های رهبران سیاسی و مردم در موضوعات سیاست خارجی شکل دهند و غالباً واجد توانایی‌هایی فنی نیز هستند که آن‌ها را قادر به تأثیر گذاری بر روند حوادث می‌کند، با این حال این مؤسسات صرفاً جزئی از سیستم سیاسی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند. قدرت آن‌ها در نهایت به تمایل مجلس و رئیس‌جمهور- برای پشتیبانی از آن‌ها، پذیرش توصیه‌هایشان، یا همراه شدن با آنان و مشروع ساختن فعالیت‌هایشان بستگی دارد (فالتزگراف و دوئرتی، ۱۳۸۴:۷۲۴).

در همین حال «جیمز روزنا» نیز با طرح دو مدل موسوم به «پیش‌نظریه» ضمن برشمردن مهمترین عوامل موثر بر فرایند تصمیم‌گیری، مدل تصمیم‌گیری مشخصی را برای جوامع مختلف پیش‌بینی می‌کند. مطابق نظریه روزنا، اگر بتوان جامعه آمریکا را در زمره کشورهای بزرگ، با اقتصاد پیشرفته توأم با جامعه باز و فرهنگ رسوخ‌پذیر متصور شد آنگاه به نظر می‌رسد عوامل موثر بر تصمیم‌سازی و شکل‌گیری و تدوین سیاست خارجی این کشور در مباحثی که به صورت مستقیم با پرستیژ دولت آمریکا مرتبط است به ترتیب متاثر از متغیرهای نقشی یا همان میزان صلاحیت جایگاه نهادهای تصمیم‌گیرنده، سپس متغیرهای ملی و افکار عمومی، پس از آن شرایط محیطی و نظام بین‌الملل و در ادامه فرصت‌ها و محدودیت‌های نظام سیاسی دموکراسی لیبرال و در نهایت نیز نقش توانایی و ویژگی‌های شخصیتی تصمیم‌گیران است؛ نکته جالب توجه در این مدل و در ارتباط با موضوع بررسی این مقاله می‌تواند این نکته باشد که از منظر روزنا، نقش توانمندی‌های فردی و شخصی برای مهار بحران‌ها، در جامعه آمریکایی در پایین‌ترین و نازل‌ترین مرتبه قرار دارد (Rosenau, ۲۰۰۶:۱۷۶).

---

۱. Francis E. Rourke

از سوی دیگر در مدل بینش فوق‌العاده، تأکید بر توانایی‌ها، استعدادهای فوق‌العاده، ابتکارات، نوآوری‌ها و خلاقیت فردی است. به‌گونه‌ای که گاهی اوقات این ویژگی‌های شخصی رهبران سیاسی، نظرها و نقش سایر عوامل و نهادهای تصمیم‌گیری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. در این راستا روانشناسان سیاسی بر این باورند که تصمیم‌گیرندگان صاحب بینش فوق‌العاده، عناصر کلیدی سیاست‌گذاری هستند (قوام، ۱۳۸۷: ۵۴).

هر چند ممکن است چنین به نظر رسد که نظریات و مدل‌های فوق‌چندان پاسخ‌گوی شرایط متفاوت و مقتضیات گوناگون و مقاطع حساس و بحرانی نیستند و گاهی اوقات تصمیم‌گیران تحت تأثیر افرادی خاص و یا به‌دلیل عدم وجود ثبات شخصیت، نداشتن اتکاء به نفس، ناتوانی در کسب اطلاعات مطلوب و سالم در زمان مناسب، عدم تصور واقعی از مناسبات بین‌المللی و نگاه آرمانی به مسائل خارجی نمی‌توانند تصمیم درستی اتخاذ کنند و حتی با وجود آنکه گاهی اوقات نیز عدم فرمانبری مسئولان رده پایین به‌دلیل اینکه تصمیم‌گیران را از مسایل پشت پرده و بازی‌های سیاسی مطلع نمی‌دانند، موجب می‌شود تصمیمات و مأموریت‌ها به درستی انجام نپذیرد. اما به نظر می‌رسد عناصر مشترک در نظریات تصمیم‌گیری می‌تواند فضای مناسبی را برای تحلیل کاستی‌های احتمالی تصمیمات فراهم کند. مطابق آنچه در مورد نظریه تصمیم‌گیری گفته شد، این مقاله در ادامه با بررسی موردی سیاست خارجی آمریکا در دوران تصدی کارتر و مروری بر تصمیماتی که شخص کارتر و دیگر تصمیم‌سازان آمریکایی در قبال ناآرامی‌ها و انقلاب ایران اتخاذ کردند، می‌کوشد تا ضعف نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آمریکا را بر اساس ملاحظات «نظریه تصمیم‌گیری» نشان دهد.

### گفتار سوم: سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی کارتر

#### الف) سیاست خارجی کارتر

دولت «جیمی کارتر» زمانی به قدرت رسید که آمریکا در برابر چالش‌های بزرگ داخلی و خارجی قرار گرفته بود. چالش‌های درونی ایالات متحده در دهه‌ی ۷۰ صیغه‌ای اقتصادی داشت که این امر به واسطه افزایش تورم و کاهش تولیدات صنعتی حاصل از چهار برابر شدن قیمت نفت طی سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، اتفاق افتاد. مساله‌ی افزایش قیمت نفت در سطح

بین‌المللی، موجب کمبود بنزین در آمریکا شد و در پی این کمبود، صف‌های طولانی رانندگان برای سوخت‌گیری در جایگاه‌های سوخت، در نهایت سبب بروز اعتراضات این قشر شد. افزون بر این چالش، رکود اقتصادی، سبب کمبود شغل در این کشور شد و تمامی این مشکلات، موجبات نارضایتی افکار عمومی را به همراه داشت (داری‌شر، ۱۳۶۹: ۳۹). همزمان با این اتفاقات داخلی، کارتر با کوهی از مسائل و بحران‌های خارجی مواجه بود. چالش‌های دولت کارتر در بعد خارجی را می‌توان مشتمل بر مسئله اعراب و اسرائیل و تلاش برای صلح کمپ دیوید، مساله تقابل با نفوذ کمونیسم، مساله حقوق بشر در کشورهای زیر چتر ایالات و مذاکرات پیچیده با چین دانست. پیامد این حجم گسترده‌ی مسائل بین‌المللی این بود که سیاستمداران آمریکایی نظم ذهنی خود را از دست دادند. این بحران‌های متعدد بین‌المللی موجب عدم برخورداری از زمان کافی برای تصمیم‌گیران دولت کارتر شد این درحالیست که بر اساس نظریه تصمیم‌گیری، یک از دشوارترین شرایط برای اخذ یک تصمیم مناسب هنگامی است که زمان کافی در اختیار تصمیم‌سازان نباشد و تصمیم‌گیران به واسطه محدودیت زمان نتوانند، راهکارهای متعدد را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند. در این رابطه برژینسکی<sup>۱</sup> می‌گوید: «پائیز ۱۹۷۸ زمان فرایند کمپ دیوید و پیامد آن بود. همچنین زمان تلاش درباره‌ی انجام مذاکرات «سالت» بود و طی روزهای بحرانی دسامبر، ما از یک جلسه که در آن پیچیده‌ترین مواضع درباره‌ی دستگاه کشف رمز از راه دور یا تعریف موشک کروز مورد بحث قرار می‌گرفت، وارد جلسه دیگری می‌شدیم که سرنوشت ایران موضوع بحث بود. پائیز و بویژه نوامبر و دسامبر مرحله‌ی اساسی در مذاکرات محرمانه میان آمریکا و چین تلقی می‌شد و این وظیفه مقداری از وقت رئیس‌جمهور و بیشتر وقت مرا می‌گرفت» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۷۲). در همین حال و در شرایطی که بر اساس نظریه تصمیم‌گیری شرایط تصمیم‌گیران در فرایند تصمیم‌گیری از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. کارتر و دولتش به دلیل چالش‌های داخلی و خارجی دهه‌ی ۱۹۷۰ در یک فضای بحرانی قرار گرفته بودند و فرصت مناسبی برای تصمیم‌گیری وجود نداشت. افزون بر نوع شرایط تصمیم‌گیران، اطلاعات شخصی تصمیم‌گیران نیز که برای یک تحلیل و برگزیدن راه حل مناسب، باید جامع و کافی باشد در مورد

۱. Zbigniew Brzezinski

تصمیم‌سازان ارشد آمریکایی صادق نبود. با نگاهی به خاطرات مسئولان آمریکایی می‌توان به این نتیجه رسید که کارتر، در زمینه امور خارجه کم اطلاع بود (همان، ۲) و بی‌اطلاعی کارتر در امور خارجه مشکلاتی را به وجود آورده بود. این ناآگاهی کارتر از امور خارجی تا آنجا پیش رفت که حتی کارکنان وزارت خارجه در مورد نظرات وی با لحنی تمسخرآمیز سخن می‌گفتند و درصد توجه کارتر در امور خارجه بر می‌آمدند (سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۷). به نظر سولیوان این امر سبب شده بود که مسئولان وزارت خارجه علاوه بر اینکه احترامی برای نظرات رئیس جمهور قائل نبودند، عکس دستورات وی نیز عمل می‌کردند. (همان، ۱۷). این شواهد حاکی از آن است که کارتر افزون بر اینکه اطلاعات درستی در مورد اتفاقات کشورهای دیگر نداشت، بلکه نسبت به محیط بین‌المللی نیز از آگاهی مناسبی برخوردار نبود.

#### ب) تناقض‌های تصمیم‌گیری کارتر در قبال ایران

همان‌طور که پیش‌تر آمد جیمی کارتر به موجب ارتقای وجهه‌ی بین‌المللی آمریکا، شعارهای اخلاق‌گرایانه سر می‌داد، و در همین زمینه بر رعایت حقوق بشر تأکید می‌نمود. از نظر برژینسکی یک نوع تناقض اخلاقی در رفتار آمریکا مشاهده می‌شد و دولت کارتر نیز تلاش می‌کرد تا با جدایی از رفتار گذشته نه چندان دور ایالات متحده، تلفیقی بین امور خارجه و ارزش‌ها و آرمان‌های اخلاقی ایجاد کند تا بتواند چهره‌ی آمریکا را که به واسطه تجربه ویتنام تخریب شده بود، بازسازی کند (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

رئیس‌جمهور وقت آمریکا همچنین تلاش می‌کرد که با استفاده از روش‌های صلح‌طلبانه و بشردوستانه وجهه خوبی از کشورش به دنیا ارائه کند و به همین منظور قصد داشت تولید کالاهای نظامی را کاهش بدهد و نسبت به حکومت‌های مستبد سخت‌گیری مضاعف کند (همان، ۱۵۴). به موجب این سیاست‌های کارتر، کمیته‌ی حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکا تشکیل شد، تا این اقدام علاوه بر نشان دادن اهمیت حقوق بشر برای دولت آمریکا، اجرای سخنان اخلاقی کارتر را نیز تضمین کند. مهم‌ترین چالش آمریکا در این زمینه، کشورهای مستبدی به شمار می‌رفتند که با آمریکا متحد استراتژیک بودند و همچنین در مقابل نفوذ کمونیسم ایستادگی می‌کردند. کارتر معتقد بود: «ترس مفرط کشور از کمونیسم که در دوران حکومت

نیکسون مطرح شد، سبب آن شده که تمام حکومت‌های دیکتاتوری غیر انسانی، به عنوان سربازان مفید عرصه شطرنج جهانی به بازی گرفته شوند». وی در مراسم سوگند خود نیز عنوان داشت: «ما به دلیل داشتن آزادی نمی‌توانیم نسبت به سرنوشت آزادی بی‌تفاوت باشیم. تعهد ما به حقوق بشر باید قاطع باشد.» (همان، ۱۵۸). سیاست حقوق بشر، در ۱۷ فوریه ۱۹۷۸ تدوین و به امضای رئیس‌جمهور کارتر رسید. مهم‌ترین نکات این سیاست جدید به شرح ذیل بودند:

۱. تعیین اولویت‌هایی درباره‌ی آرمان‌های حقوق بشر آمریکا از جمله کاهش نقض حقوق مردم توسط دولت‌ها در سطح جهان و افزایش آزادی‌های مدنی و سیاسی؛
۲. اتکای بیشتر به انگیزه‌های مثبتی که به بهبود وضعیت موجود می‌انجامد، برای مثال از راه تخصیص کمک به مناطق به‌ویژه از سوی آمریکا.
۳. آمریکا «به جز در شرایط استثنایی» نباید از اقدام‌های دولت‌هایی که به‌طور جدی حقوق بشر را نقض می‌کنند، پشتیبانی کند.
۴. ابتکارهای حقوق بشر آمریکا در سازمان‌های مالی بین‌المللی باید موقوف به آن باشد که «نگرش اساسی آمریکا در حفظ این سازمان‌ها به‌عنوان ابزارهای مؤثر اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار ندهد.» (همان، ۱۵۶).

با توجه به رهیافت تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی ایالات متحده، از جمله کشورهایی که در راستای اجرای این تصمیمات قابل تأمل و بررسی است، ایران عصر پهلوی دوم بود. ایران که در زمان تصدی نیکسون در ایالات متحده مهم‌ترین بازیگر نقش دکترین «نیکسون-کسینجر» تلقی می‌شد، از ابتدای ریاست جمهوری کارتر مورد بی‌توجهی شخص کارتر قرار گرفت. محمدرضا پهلوی که در زمان تصدی «کندی»<sup>۱</sup> تحت فشار دموکرات‌ها دست به انقلاب سفید زده بود، نمی‌خواست بار دیگر تحت فشار خارجی عملی را انجام دهد که از نظر وی چیزی جز تجملی غربی نبود (بریر و بلانشه، ۱۳۵۸:۵۶)، به همین علت در انتخابات ریاست جمهوری به‌صورت ناشیانه‌ای برای حمایت از فورد جمهوری‌خواه ۱۲۰ میلیون دلار از طریق اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا هزینه کرد تا کارتر پیروز نشود (اسناد ساواک، ۱۳۷۸:۲۳۹). کارتر نیز پس از پیروزی بر فورد به نشانه‌ی اعتراض این عمل حکومت پهلوی، پاسخ تبریک شاه را

۱. John F. Kennedy

نداد و برعکس پیشینیان‌ش، او را مورد بی‌مهری قرار داد. کارتر در ابتدای ریاست جمهوری موضع سرسختانه‌ای نسبت به برخی نظام‌ها از خود نشان داد. وی در سخنرانی ۱۱ مه ۱۹۷۶ خود می‌گوید: «زمانی که یک دولت مردم را شکنجه می‌کند، یا آن‌ها را به خاطر باورهایشان در زندان اسیر می‌کند، یا با اقلیت‌ها برخورد عادلانه نمی‌کند، یا به آن‌ها اجازه مهاجرت یا پرستش خدا را نمی‌دهد، ما نمی‌توانیم از این قضیه چشم‌پوشی کنیم» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۱۵۳).

رئیس‌جمهور وقت آمریکا در اوایل دوران زمامداری خویش تصریح کرد: «در توزیع منابع محدود برنامه کمک‌های سیاست خارجی آمریکا، تمایل ایالات‌متحده کمک به کشورهایی است که در مسیر مردم‌سالاری برای نیل به توسعه گام بر می‌دارند و نه فقط این کمک‌ها مشمول رژیم‌هایی که حقوق بشر را نقض می‌کنند نمی‌شود، بلکه روابط آمریکا با این قبیل حکومت‌ها محدود خواهد شد» (Gilbert, ۲۰۰۸: ۲۲). وی در ادامه‌ی سیاست‌هایش تلاش می‌کند تا جدیت خود را در مخالفت با دیکتاتور‌ها، بیش از پیش به نمایش گذارد. به همین سبب در ۱۹ مه ۱۹۷۷ سیاست جدیدی را در مورد محدود کردن انتقال تسلیحات و محدودیت برخی از کالاها به تمام کشورها، جز کشورهایی که موافقت‌نامه‌های دفاعی عمده با آمریکا دارند، اعلام کرد. این استثناها عبارت بودند از: کشورهای عضو ناتو، ژاپن، استرالیا، نیوزیلند و اسرائیل و عجیب بود که نام کشوری نظیر ایران که خریدار ثابت بیش از نیمی از تولیدات سلاح کمپانی‌های آمریکایی در آن سال‌ها بود در فهرست مذکور جایی نداشت (بیل، ۱۳۷۱: ۳۶۲).

نکته‌ی قابل توجه دیگر در سیاست کارتر در مورد ایران این است که بعد از اتمام مأموریت سفیر وقت ایالات متحده در ایران یعنی «ریچارد هلمز»<sup>۱</sup> که در آن زمان از جمله متهمان واترگیت<sup>۲</sup> بود و در ۵ دی ۱۳۵۵ از ایران خارج شد، آمریکا تا ۱۸ خرداد ۱۳۵۶ که ویلیام سولیوان را به‌عنوان سفیر خود در ایران برگزید، هیچ سفیری در ایران نداشت که این موضع نشان می‌دهد که دستگاه سیاست خارجی دولت کارتر نسبت به رژیم پهلوی از همان ابتدا دچار سردرگمی بوده است. سولیوان در ارتباط با این امر در خاطرات خود این‌گونه می‌نویسد: «حکومت کارتر کمی دیرتر از موعدی که انتظار می‌رفت برای تعیین مأمور دیپلماتیک خود دست به کار شده بود» (سولیوان، ۱۳۶۱: ۹). با گذشت چند ماه، کارتر با کسب اطلاعات فراوانی

۱. Richard Helms

۲. Water Gate

از مشاوران خود، به ویژه شخص برژینسکی که معتقد به دکترین نیکسون- کسینجر در قبال ایران بود، و البته موضوع گران شدن نفت و پافشاری شاه ایران بر بالا رفتن قیمت نفت اوپک در بازار جهانی و همچنین موضوع معاملات تسلیحاتی ایران و شوروی، سیاست دولت کارتر در مورد ایران به کلی دست‌خوش تغییر گردید. هرچند فشارهای سازمانی و نیروهای نفوذ نیز در این چرخش سیاسی تأثیر زیادی داشت. بر اساس نظریه‌ی تصمیم‌گیری و مدل «جیمز روزنا» گروه‌های ذی‌نفوذ، احزاب، رسانه‌ها و افکار عمومی در جوامع باز، تأثیر بسیاری بر روند تصمیم‌گیری دارند. در همین ارتباط وجود برادران راکفلر، کسینجر، نیکسون، برژینسکی و دوستان سناتور محمدرضا پهلوی که از جمله پهلوی‌گرایان آمریکایی بودند و تأثیر فوق‌العاده‌ای بر دستگاه سیاست خارجی داشتند، این پیام را به ما می‌رساند که قطعاً این افراد بر تغییر سیاست کارتر نقش بزرگی داشته‌اند. چه آنکه عملکرد این اشخاص در جریان پذیرش شاه در آمریکا بعد از سقوط کاملاً مشهود است (بیل: ۱۳۷۱، ۵۰۳). علاوه بر تأثیر این گروه‌ها، مأموران وزارت خارجه نیز در تلاش بودند تا نگرش کارتر را در مورد شاه تغییر دهند. مطابق اسناد محرمانه موجود در آرشیو امنیت ملی آمریکا، مقامات وزارت خارجه بارها به کارتر در مورد اینکه فشار به شاه ممکن است منجر به ناخشنودی وی شود، هشدار داده بودند (Gilbert, ۲۰۰۸: ۱۱). به مرور زمان مسوولان امور خارجه تلاش کردند تا با ارائه‌ی اطلاعاتی که اهمیت بالای اتحاد دو کشور ایران و آمریکا را نشان می‌داد، کارتر را توجیه کنند که دوستی با ایران منافع ملی ایالات متحده را در منطقه تضمین می‌کند. البته روشن است که این تعریف منافع، از سوی افراد خاصی صورت گرفته بود که دوستی و رابطه‌ی فوق‌العاده و غیر رسمی با شاه ایران داشته‌اند. در این ارتباط می‌توان بر سند ذیل اشاره کرد که نشان‌دهنده تأثیر پهلوی‌گرایان بر سیاست خارجی و تعریف منافع ملی است. بر اساس این سند، که تحت عنوان «اهداف حقوق بشر و ایران» تدوین شده بود، «منافع ایالات متحده در ایران باید در چارچوب مجموعه‌ای پیچیده، متشکل از، ارزشمندی روابط با ایران و سنت کهن سلطنت در ایران فهم شود» که این خود گویای کم‌رنگ شدن اهمیت موضوع حقوق بشر و تفکرات اخلاقی کارتر در ایران می‌باشد؛ در همین زمینه وارن کریستوفر معاون وقت وزیر خارجه آمریکا نیز طی یادداشتی محرمانه در اواخر سال ۱۹۷۷ از کارتر می‌خواهد تا در مذاکره با شاه ایران ۵ اولویت را مد نظر قرار دهد؛ نگاهی اجمالی به این اولویت‌ها بیانگر این نکته است که در حالی که موضوعاتی نظیر نفت و

انرژی، همکاری‌های هسته‌ای و ثبات خاورمیانه به ترتیب از بیشترین اولویت در مذاکرات برخوردار بودند. موضوع حقوق بشر به عنوان اولویت پنجم و کم اهمیت مورد توجه قرار می‌گرفت (Gilbert, ۲۰۰۸:۱۰).

با گذشت چند ماه از پیروزی کارتر در انتخابات و آشنایی وی با فضای بین‌الملل و درک اهمیت منافع آمریکا در اتحاد با ایران، دولت ایالات متحده تلاش کرد تا دوباره روابط فوق‌العاده‌اش با پهلوی را دنبال کند. از این روی سولیوان به عنوان سفیر واشنگتن در تهران انتخاب شد. به دنبال دوستی محمدرضا پهلوی و دولت کارتر و جبران تیرگی روابط دو کشور «سایروس ونس»<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه‌ی کارتر در بهار ۱۹۷۷ به تهران سفر کرد و در ملاقات با شاه تلاش نمود تا به شاه بفهماند که هرچند واشنگتن بر اهمیت حقوق بشر تاکید دارد لیکن خواستار ادامه‌ی روابط دوستانه و همکاری دو کشور است. ونس در پی آن بود که به شاه بفهماند کارتر در مورد رعایت حقوق بشر قصد فشار به ایران را ندارد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۷:۱۸۰). در همین ارتباط برژینسکی در توجیه عملکرد دولت کارتر توضیح می‌دهد که «هرگز از شاه خواسته نشد به حقوق بشر توجه کند و در واقع آمریکا سعی می‌کرد تا شاه را تشویق کند که نسبت به مخالفان خود سختگیرتر باشد» (برژینسکی، ۱۳۷۹:۴۷۱). در ادامه چرخش کارتر نسبت به ایران، ونس در کاخ نیاوران از شاه برای سفر به ایالات متحده دعوت رسمی به عمل آورد (بیل، ۱۳۷۱:۳۶۴) و در همان ملاقات ونس به شاه خبر داد که دولتش تصمیم گرفته در مورد فروش ۱۶۰ فروند هواپیمای اف۱۴ اقدام کند. دولت کارتر در پائیز ۱۹۷۷ تلاش کرد تا معامله‌ای به ارزش ۱،۲۳ میلیارد دلار که شامل هواپیماهای آواکس<sup>۲</sup> می‌شد را با شاه انجام دهد (بیل، ۱۳۷۱:۳۶۶) همچنین وی در ۷ ژوئیه ۱۹۷۷ پیشنهاد فروش هفت فروند هواپیمای مجهز به راداری پیچیده، شامل هواپیماهای بوئینگ<sup>۳</sup> ۷۰۷ مجهز به ردیاب‌های راداری قارچ مانند ۳۰ فوتی که از بدنه‌ی این هواپیماها بیرون زده شده بود، را تسلیم کنگره کرد (بیل، ۱۳۷۱:۳۶۷). دولت کارتر که عمیقاً خود را متعهد به کاهش معاملات تسلیحاتی

۱. Cyrus Vance

۲. Airborn Warning and Control System( Awace)

۳. Boeing

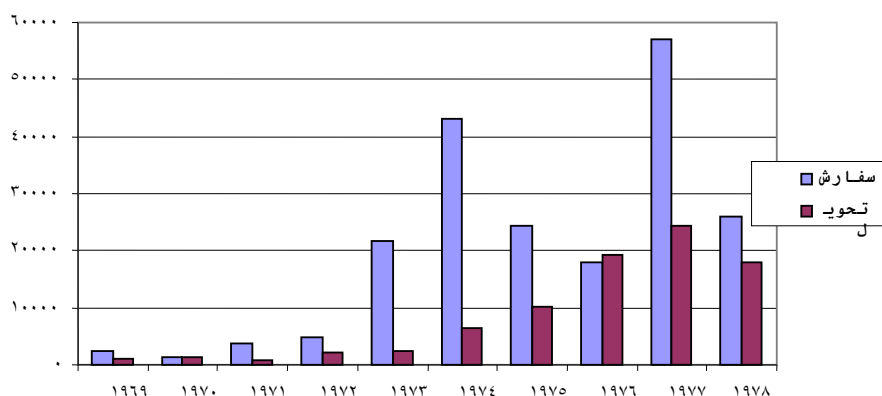


می‌دانست، معاملات بسیاری نظیر فروش ۱۶۰ فروند جنگنده اف ۱۶ ساخت جنرال دینامیکس<sup>۱</sup> به ارزش ۱/۸ میلیارد دلار و نیز فروش ۱۴۰ فروند اف ۱۴ را با ایران به امضا رسانید (همان، ۳۶۹). در دیدار سولیوان با کارتر، سفیر سولیوان از وی در مورد فروش سلاح به ایران سوال کرد و کارتر چنین پاسخ داد: «می‌خواهم در معامله با ایران کاملاً سخاوتمند باشم و در لیست سفارشات ایران هم مورد خاصی که منعی برای فروش آن وجود داشته باشد ندیده‌ام». در مورد فروش نیروگاه هسته‌ای نیز افزود: «در فروش نیروگاه اتمی به ایران به شرط آنکه ایران مقررات بین‌المللی را رعایت کند و سوخت مصرف شده را به آمریکا باز پس دهد مانعی نمی‌بینم» (سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۵). حتی برژینسکی به صراحت این نکته را بیان می‌کند که سیاست دولت کارتر در قبال شاه ایران همان سیاست نیکسون است. وی در ادامه می‌گوید: «اگرچه که شاه را تشویق به اتخاذ یک مسلک دموکرات می‌کردیم، اما برنامه‌ی کاری مفصلی درباره‌ی این که چنین دگرگونی سیاسی با چه سرعت و گستره‌ای باید انجام شود در دست نداشته و ضرورت آن را نیز احساس نمی‌کردیم» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۷۳). مقایسه‌ی آمار معاملات نظامی دایره‌ی کمک وزارت دفاع ایالات متحده از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸ تصدیق‌کننده‌ی این نظر است که، کارتر علی‌رغم ژست‌های صلح دوستانه‌اش وقتی در جریان امور واقعی بین‌المللی قرار گرفت نه‌تنها به سخنان پیشین خویش توجهی نداشت، بلکه حامیان و دوستان جمهوری‌خواه شاه نظیر نیکسون و کسینجر<sup>۲</sup> را هم پشت سر نهاد تا از منافع کشورش دفاع کند. جدول ذیل که از سوی نگارندگان مطابق آمار (استمپل، ۱۳۷۷)، تنظیم شده، روند فروش تسلیحات نظامی آمریکا به ایران را بر اساس میزان سفارش و میزان تحویل نشان می‌دهد.

---

۱. General Dinamix

۲. Henry A. Kissinger



جدول ۱- فروش تسلیحات نظامی آمریکا به ایران (به میلیون دلار)  
منبع (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۰۹)

در نمودار فوق نسبت تقاضاهای اسلحه از سوی شاه و میزان فروش و تفاهم بر سر معاملات از طرف آمریکایی‌ها، در دهه‌ی ۱۹۷۰ قابل رؤیت است. در یک تحلیل کوتاه می‌توان گفت، بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ که منجر به تحریم نفتی از سوی اعراب برای فشار به غرب شد، بحران انرژی اتفاق افتاد که پیامد آن افزایش چهار برابری قیمت انرژی و نفت در بازار جهانی بود. این بحران به سود شاه بود، زیرا در پی آن درآمد نفتی شاه از دو میلیارد دلار به بیست میلیارد رسید. همین امر موجب افزایش تقاضای شاه برای خرید تسلیحات شد. اما دولت نیکسون خیلی به شاه بها نداد، اگرچه که به شاه در سیاست خود نقشی مهم واگذار کرده بود ولی سعی می‌کرد شاه را کنترل کرده و در این مورد فقط نیازهای ضروری وی را برطرف کند. این سیاست در زمان فورد به همین ترتیب ادامه یافت. در زمان کارتر بعد از گذشت چند ماه از انتخابات آمریکا، شعارهای کارتر در عمل تناقض ایجاد کرد و همان‌طور که در نمودار می‌توان مشاهده کرد از سال ۱۹۷۵ با امضای معاملات تسلیحاتی بین دو کشور، فروش تسلیحات، بسیار افزایش یافت تا حدی که در سال ۱۹۷۶ تحویل سلاح از تقاضای آن بیشتر شد. حتی اگر امضای این قرارداد متعلق به دولت قبلی باشد، کارتر به عنوان رئیس دولت می‌توانست از تحویل آن جلوگیری کند، اما هیچ مانعی بر سر راه این قرارداد ایجاد نشد و در سال ۱۹۷۸ بزرگ‌ترین

معامله‌ی نظامی بین دو طرف انجام گرفت و از سفارش دو میلیارد و پانصد و هشتاد و شش میلیون دلاری شاه ایران، یک میلیارد و هفتصد و نود و دو میلیون دلار آن برآورده شد. این موضوع بیانگر تناقضی دیگر در تصمیم‌گیری دولت کارتر است چرا که هر چند از سویی از کاهش معاملات تسلیحاتی با برخی کشورها نظیر ایران خبر می‌داد، از سوی دیگر بزرگ‌ترین معامله‌ی نظامی تاریخ دو کشور با یکدیگر در زمان وی انجام گرفت.

بعد از مساله معاملات نظامی موضوع مورد علاقه‌ی کارتر در مورد ایران، کاهش قیمت نفت بود. موضوعی که در روند تغییر سیاست کارتر نسبت به شاه از اهمیت بسیاری برخوردار بود، زیرا کاهش قیمت نفت و افزایش تولید این ماده‌ی حیاتی سبب کاهش نرخ سوخت می‌شد و در پی آن موجبات رضایت رانندگان آمریکایی فراهم می‌شد و این امر می‌توانست به مثابه یک پیروزی اقتصادی برای کارتر باشد. ونس تلاش دولت ایالات متحده برای جلب نظر شاه در جهت کاهش قیمت نفت را بدینسان توضیح می‌دهد: «ما سعی می‌کردیم تا شاه را متقاعد سازیم افزایش قیمت نفت را که موجب بروز اختلافات عمده‌ای در اقتصاد بین‌المللی می‌شد، متعادل کند» (بیل، ۱۳۷۱: ۳۲۰). در همین ارتباط کارتر تصمیم گرفت شاه ایران را به کشورش دعوت کند تا ضمن بازدید این متحد قدیمی و تصریح دوستی دو کشور، وی را به اخذ یک تصمیم و موضع مناسب، در مورد قیمت‌گذاری نفت در اجلاس اوپک<sup>۱</sup> که در دسامبر ۱۹۷۷ بود، تشویق کند. مسائل عمده‌ای که در طول سفر شاه به واشنگتن مورد بحث قرار گرفتند، عبارت بودند از: قیمت نفت، سفارشات تسلیحاتی، نیروگاه هسته‌ای، مسئله اعراب و اسرائیل و نفوذ شوروی در سومالی و اتیوپی (همان، ۳۷۳). در تابستان ۱۹۷۷ بحران و تورم آمریکا را فرا گرفته بود و کارشناسان اقتصادی، مسئله‌ی افزایش قیمت نفت را یکی از عوامل تورم‌زا می‌دانستند. ایران نیز به عنوان یکی از کشورهای بزرگ صادرکننده‌ی اوپک و پیشگام افزایش قیمت نفت مورد توجه قرار گرفته بود (سولیوان، ۱۳۶۱: ۸۴). این موضوع در جریان دیدار شاه از واشنگتن پیگیری شد، بطوری که بعد از مذاکرات شاه و کارتر، در یک کنفرانس خبری، محمدرضا پهلوی تصمیم خود را درباره‌ی مخالفت با هرگونه افزایش قیمت نفت در کنفرانس دسامبر اوپک اعلام داشت (همان، ۹۳). در این زمان روابط صمیمانه‌ی دو کشور از سر گرفته شده بود و کارتر و شاه روابط

۱. Organization of Petroleum Exporter Countries (OPEC)

خوبی پیدا کرده بودند. اما در این سال‌ها شرایط داخلی ایران تغییر کرد و مخالفان حکومت پهلوی هر روز قوی‌تر می‌شدند و شاه رو به ضعف می‌گرایید. با اوج‌گیری مخالفت‌ها در ایران که با اعلام دکترین حقوق بشر کارتر مقارن شده بود و همچنین گلایه‌های شاه از این سیاست آمریکا در قبال کشورش، آمریکایی‌ها تصمیم به حمایت از شاه گرفتند. البته این حمایت‌ها بر اساس منافع آمریکا صورت می‌گرفت. آمریکایی‌ها هرگز دوست نداشتند تا متحد دیرینه‌ی خود را در حساس‌ترین منطقه‌ی جهان از دست بدهند. وجود شاه در ایران به عنوان حافظ منافع ایالات متحده در خلیج فارس، جلوگیری شاه از نفوذ شوروی و کمونیسم، حمایت پهلوی از اسرائیل که در منطقه از سوی اعراب محاصره شده بود، از جمله مهم‌ترین مواردی است که موجب می‌شد کارتر جز حمایت از شاه به چیز دیگری فکر نکند. در راستای حمایت آمریکا از شاه، کارتر در ۱۰ سپتامبر، بعد از کشتار میدان ژاله در تماسی تلفنی حمایت و دوستی خود با شاه را ابراز می‌دارد (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۷۸) حتی برژینسکی در گفتگو با شاه بر این حمایت بدون هیچ ملاحظه‌ای تأکید می‌کند و می‌افزاید: «ما از تصمیم‌های شما در رابطه با شکل و یا ترکیب حکومت مورد تأکید شما پشتیبانی خواهیم کرد» (همان، ۴۸۴). این اقدام سبب شد تا انقلابیون ایران، نسبت به کارتر بدبین شوند و او را نیز همدست و حامی خشونت‌های شاه تلقی کنند.

بزرگ‌ترین و مشخص‌ترین ابراز دوستی کارتر به محمدرضا پهلوی در تهران صورت گرفت. سفری که در برنامه‌ریزی‌های قبلی گنجانده نشده بود، و وی به تنهایی، در ژانویه ۱۹۷۸ تصمیم گرفت در فاصله مسافرت بین لهستان و آفریقا یک شب در تهران بماند (سولیوان، ۱۳۶۱: ۹۴). در شب ضیافت شام تهران، کارتر بدون توجه به متن تهیه شده از سوی سفارت، به صورت فی‌البداهه شروع به سخنرانی کرد و مطالب اغراق آمیزی را به زبان آورد (همان، ۹۶). معروف‌ترین جمله وی این بود که ایران در یکی از بحرانی‌ترین مناطق دنیا جزیره ثبات است. این سخن بدین معنا بود که کارتر از شاه رضایت دارد، انتقادات و نظرات گذشته را از نظرش دور کرده است و دیگر رعایت حقوق بشر در رابطه دو کشور کوچک‌ترین اهمیتی ندارد و تنها نکته مهم حفظ حکومت شاه برای منافع آمریکاست. در جریان بحران ایران، به جز یک گروه که در بدنه‌ی وزارت خارجه قرار داشت، هیچ یک از مسوولین ارشد آمریکایی، حاضر نبودند به

حکومتی غیر از حکومت شاه فکر کنند. در یکی از جلسات مسئولین وزارت خارجه که آرون<sup>۱</sup>، سیک<sup>۲</sup> و پرشت<sup>۳</sup> در آن حضور داشتند، دیوید آرون از پرشت سوال کرد: «هنری! به من بگو مخالفین دقیقاً چه کسانی هستند؟» پرشت با لحن نیشدار و تندی پاسخ داد: «مردم! دیوید! مردم!». در پایان آرون فقط گفت: «خوب! ممکن است حق با شما باشد، اما چاره‌ای جز حمایت از شاه نداریم.» و گری سیک نیز این مطلب را تأیید کرد (بیل، ۱۳۷۱: ۴۰۰). این نوع نگرش در رابطه با ایران به موجب دو دلیل عمده بود:

- نگرش خاص کارتر و برژینسکی در مورد ایران و شاه؛

- کمبود اطلاعات در مورد بروز جریانات واقع شده در ایران.

در مورد نگرش کارتر و برژینسکی باید این نکته را مد نظر داشت، که کارتر به شدت تحت نفوذ مشاور امنیت ملی خود بود، و او نیز تحت تأثیر آراء کسینجر- برژینسکی جزء حلقه دوم دوستان پهلوی بود که شامل تسریع‌کنندگان روند قانونی می‌شد (همان، ۵۶۲). وی به هیچ چیزی جز اینکه شاه چگونه بر اریکه قدرت خواهد ماند علاقه نداشت. هنری پرشت در توصیف نگرش برژینسکی چنین می‌گوید: «برژینسکی به سادگی می‌خواهد که شاه بماند و ما از او حمایت کنیم و چیزی غیر از این نمی‌خواهد بشنود، فقط می‌خواهد بداند که چگونه این را عملی کند» (استانی‌لند، ۱۳۷۸: ۱۱۰). وجود همین نگرش سبب شد تا عوامل دستگاه اطلاعاتی، اخبار درستی از وقایع ایران و مخالفان شاه به مسوولان سیاست خارجی ندهند. همان‌طور که در رهیافت تصمیم‌گیری آمد متغیر اطلاعات برای تحلیل مناسب و نیل به یک تصمیم معقول بسیار با اهمیت است و عدم وجود همین فاکتور بزرگ‌ترین ضربه را به نظام تصمیم‌سازی دولت کارتر وارد آورد. گری سیک در مورد کمبود اطلاعات در ۶ نوامبر خطاب به برژینسکی نوشت: «در حال حاضر اساسی‌ترین مشکل، فقدان عجیب اطلاعات مهمی است که می‌خواهیم راجع به ایران داشته باشیم» (استانی‌لند، ۱۳۷۸: ۱۲۶). این مطلب را برژینسکی این‌گونه تصدیق می‌کند که: «با رئیس‌جمهور گفتگو کرده و با وی به بررسی وضعیت اسفبار اطلاعات سیاسی

۱. David Aron

۲. Gary Sick

۳. Henry Precht

دولت آمریکا در ایران پرداختم و پیشنهاد کردم که طی یادداشتی خطاب به من، ونس و ترنر<sup>۱</sup>، نارضایتی خود را نسبت به جریان امور اظهار دارد» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۸۶). رئیس‌جمهور هم در ۱۱ نوامبر ۱۹۷۸ این کار را انجام داد و نسبت به این مورد ابراز نارضایتی کرد (ونس و برژینسکی، ۱۳۶۲: ۱۱۹). کارتر بعدها در مقابل این سوال که چرا آمریکا و سیا کاری نظیر سال ۱۹۵۳ (کودتای، ۱۳۳۲) را در ۱۹۷۹ انجام نداد؟ چنین پاسخ داد که: «حتی سیا هم محدودیت‌هایی دارد و قادر به انجام هر عملی نیست. سیا نمی‌توانست چیزی را که غیر قابل پیش‌بینی است، پیش‌بینی کند و همچنین نمی‌توانست از چیزی که قابل جلوگیری نیست، جلوگیری کند» (امروز، ۱۳۶۸: ۴۰۱). این در حالی است که برای اخذ تصمیم مناسب، تصمیم‌گیران باید پیشاپیش تحولات آتی بین‌المللی حرکت کنند در حالی که هیچ‌کدام از دستگاه‌های مربوطه توان این کار را در سال ۱۹۷۹ نداشتند. این مصاحبه‌ی کارتر که توجیه عملکرد سیا بود، نشانگر ضعف عمیق دستگاه اطلاعاتی آمریکا است، که مهم‌ترین وظیفه‌ی خود یعنی پیش‌بینی اتفاقات آتی و تحلیل آن را به دلیل عدم برخورداری از اطلاعات دقیق، انجام نداده بود. مسئله عملکرد ضعیف سیا مربوط به کمبود اطلاعات می‌شود که در زمان تصدی نیکسون نیز در مورد ایران اتفاق افتاد، زیرا اطمینان بیش از اندازه‌ی دولت نیکسون<sup>۲</sup> به ساواک، سبب شد که سیا در سال ۱۹۶۹ بسیاری از عملیات جاسوسی خود در ایران را کنار گذاشته و به اطلاعات ساواک ایران بسنده کند. در این راستا کسینجر در آن زمان طی تصمیمی نادرست برای منافع آمریکا، بررسی مسائل ایران از جانب آمریکا را لغو کرد و آن را مداخله‌ی غیر ضروری در سیاست‌های داخل ایران دانست (استانی لند، ۱۳۷۸: ۱۰۹). در سفارت آمریکا هم کارکنان سیاسی مأمور تهیه و تنظیم گزارش در مورد ایران، تا سال ۱۹۶۳ حدود بیست نفر بودند که در ماه مه ۱۹۷۳ این تعداد به شش نفر کاهش پیدا کرد و تا انقلاب اسلامی نیز به همین میزان باقی ماند (بیل، ۱۳۷۱: ۱۰۶).

افزون بر این چالش در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده، از جمله دیگر دلایل مهمی که آمریکایی‌ها را در امر تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری با چالش مواجه می‌ساخت، اختلاف نظر دو مقام ارشد در دو نهاد مهم تصمیم‌ساز آمریکا یعنی وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی

۱. Stansfield Turner

۲. Richard Nixon

آمریکا بود که موجب شد تا بحران تصمیم‌سازی در آمریکا بیشتر نمودار شود. اختلاف برژینسکی و ونس که ابتدا در مورد راه‌ها و ابزارهای رسیدن به اهداف بود با وخیم‌تر شدن اوضاع به اختلاف بر سر اهداف بدل گشت (استانی لند، ۱۳۷۸:۱۲۴). برژینسکی اختلاف خود با ونس و کریستوفر<sup>۱</sup> را تا حدی گسترده یافته بود که آنان را مخالف شاه و حکومتش می‌دانست و در واقع وزارت خارجه را عامل وقت‌کشی در مورد ایران و سقوط شاه تصور می‌کرد. (برژینسکی، ۱۳۷۹:۵۲۵). بدین‌ترتیب در حالی که حفظ نظام پهلوی در آن زمان مساوی با حفظ منافع ملی آمریکا در منطقه بود، برخی مسوولان وزارت خارجه به سادگی با این مساله به صورت احساسی و ارزشی برخورد می‌کردند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد در فرایند تصمیم‌گیری افراد با نگرش‌های گوناگون وجود دارند و بر اساس همین نگرش به تفسیر و تبیین منافع ملی و اولویت‌ها و چگونگی واکنش‌ها می‌پردازند. در همین حال، با پیشرفت بحران ایران، مشکلات سیاست خارجی آمریکا و ضعف شناختی این دولت از حکومت شاه و مخالفان وی بیش از پیش خود را نمایان ساخت. در زمانی که حکومت شاه رو به افول می‌رفت، دولت کارتر همچنان شناخت خوبی از ماجرا برای انتخاب حسابگرانه نداشت. از آنجا که نگرش کارتر نسبت به شاه تغییر یافته بود، وی تلاش می‌کرد با حمایت از شاه حکومت پهلوی را حفظ کند و این موضوع تا بدانجا پیش رفت که کارتر به هیچ‌عنوان به نظر مخالفان خود در مورد حکومت شاه توجه نمی‌کرد و حتی برای سخنان سفیر و فرستادگان خود در مورد ایران محلی از اعراب نمی‌گذاشت. در این ارتباط می‌توان به تلگراف سولیوان با عنوان «فکر کردن به آنچه قابل تصور نیست» اشاره کرد. سولیوان در این تلگراف گفته بود که حکومت شاه ماندنی نیست و آمریکا بر اساس منافع ملی‌اش باید با مخالفین مذاکره کند (سولیوان، ۱۳۶۱:۱۴۵). بعد از این گزارش، مسوولین آمریکایی سولیوان را عنصر خودسر پنداشتند و به او بی‌توجه شدند. سولیوان در این رابطه می‌گوید: «در واقع ارتباط من با واشنگتن از دی ماه ۱۳۵۷ روز به روز مغشوش‌تر می‌شد و گزارشاتم غالباً بی‌جواب می‌ماند». این امر به دلیل نگرش برژینسکی و کارتر اتفاق افتاد. بر همین اساس، نظرات «بلومنتال»<sup>۲</sup> (وزیر خزانه‌داری) و «بووی»<sup>۳</sup> (مرد شماره ۳ سیا) که

۱. Warren Christofer

۲. Mike Blumenthal

۳. Bob Bowie

در سفر خود به تهران، شاه را در مقابل بحران ایران ناتوان ارزیابی کرده بودند نیز مورد توجه قرار نگرفت (همان، ۱۳۸). حتی به تحلیل «جرج بال»<sup>۱</sup> که به خواهش کارتر در مورد ایران تحقیق کرده بود هم توجه نشد، و «بال» تنها به افزایش اختلاف تصمیم‌گیران دامن زد (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۶۱). با شروع سال ۱۹۷۹ کم‌کم این باور در آمریکایی‌ها قوت گرفت که باید به دنبال یک دولت انتقالی باشند، و دریافتند که شاه باید برود و دولتی سر کار بیاید که هم دموکراتیک عمل کرده و هم منافع آمریکا را حفظ کند. حمایت از دولت بختیار در این راستا انجام شد. با رفتن شاه از کشور احتمال تضعیف ارتش قوت گرفت، دولت آمریکا در این زمان تصمیم گرفت ارتش ایران را بدون شاه حفظ کند. به همین منظور ژنرال «هایزر»<sup>۲</sup> معاون ژنرال «هیگ»<sup>۳</sup> فرماندهی ناتو در اروپا به ایران اعزام شد. مأموریت هایزر این بود که ارتش را حفظ کند تا آنان از دولت بختیار حمایت کنند و در صورت لزوم دست به یک کودتای نظامی بزنند (استانی لند، ۱۳۷۸: ۱۴۰). دولت کارتر که ابتدا از دولت‌های دموکرات حمایت می‌کرد، در این زمان می‌خواست در ایران یک دولت کودتا را طراحی کند. برژینسکی می‌نویسد: «طی دوره‌های بعد به تدریج و با بی‌میلی به این باور گرایش پیدا کردم که حکومت نظامی بدون شاه تنها گزینه‌ی قابل دوام به شمار می‌رفت» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۹۲). کارتر هم در صحبت با ونس اظهار داشت: «تهدید کودتای نظامی بهترین راه جلوگیری از دست‌یابی امام خمینی به قدرت است» (همان، ۵۱۴). در دستوراتی هم که به هایزر داده شده بود کلمه‌ی رمز 'c' هایزر به معنای گزینه‌ی راه حل نظامی بود (همان، ۵۰۷).

آخرین نکته‌ای که دکتترین حقوق بشر کارتر را در مورد ایران به چالشی عمیق می‌کشاند، حمایت کارتر از طرحی بود که بختیار در مورد منحرف ساختن هواپیمای حامل امام خمینی (ره) در راه بازگشت به ایران و سپس ربودن ایشان، کشیده بود. برژینسکی در مورد این امر می‌گوید: «هنگامی که کارتر را در جریان طرح‌های بختیار قرار دادیم او گفت: «بسیار عالی». (امام) خمینی بازگشت خود به تهران را به تأخیر انداخت و اگرچه بختیار از بعد روانی اندک پیروزی را کسب کرد، اما مسئله همچنان حل نشده باقی ماند» (همان، ۵۱۵). با شکست

۱. George Ball

۲. Robert Huyser

۳. Alexander Haig



این طرح، آخرین اتفاق یعنی پیروزی انقلاب رخ داد. بعد از سقوط حکومت پهلوی تنها بحثی که در این باب مطرح شد این بود که «چه کسی ایران را از دست داد؟» در توصیف کارتر هم باید گفت اگرچه که او باهوش بود، اما قدرت تحلیل خوبی نداشت و نمی‌توانست بین دو مسئله ارتباط برقرار کند و تحلیلی جامع ارائه دهد (بیل، ۱۳۷۹: ۴۱۱). همین امر سبب شد تا وی قدرت تصمیم‌گیری به موقع و مناسب را از دست بدهد زیرا زمان، عاملی تعیین‌کننده در رهیافت تصمیم‌گیری می‌باشد و به عبارتی تصمیم‌گیران در قفس زمانمندی اسیر هستند.

### ج) پیامد تصمیم‌سازی دولت کارتر در ایران

با پیروزی کارتر بر فورد جمهوری خواه، نقشه‌های شاه که شامل توسعه‌ی افسار گسیخته و فتح دروازه‌های تمدن می‌شد، رنگ باختند. این موضوع به شدت بر عملکرد محمدرضا پهلوی و سیاست‌های توسعه طلبانه‌اش تأثیر گذاشت. شاه که در آن سال‌ها به دلیل افزایش قیمت نفت بعد از جنگ‌های اعراب و اسرائیل ثروتمند شده بود، بر این باور بود که با جیمی کارتر که یادآور خاطرات تلخ شاه با جان اف کندی بود، نخواهد توانست سیاست‌های طراحی شده‌ی قبلی را به سهولت ادامه دهد. شاه اگرچه با تکیه بر ارتشی عظیم و نیروی مخوف ساواک در مقابل فشارهای داخلی برای کاهش استبداد ایستادگی می‌کرد، اما در مقابل فشارهای خارجی به خصوص فشارهای آمریکا همواره کرنش می‌نمود. زیرا آنچه در نگرش محمدرضا پهلوی اهمیت داشت، کسب مشروعیت و مقبولیت خارجی بود. در واقع شاه بیش از آنکه خواستار مقبولیت از جانب مردم ایران باشد، در پی کسب محبوبیت در میان رهبران خارجی، به ویژه رؤسای جمهور آمریکا بود (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۲۳). شاه به صورت اعجاب‌انگیزی به اصول دکترین کسینجر- نیکسون و جمهوری خواهان اعتقاد داشت. یعنی خودش را متکی به آمریکا می‌دانست به خصوص به جمهوری خواهان، و با دموکرات‌ها خود را فلج می‌دید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۸۰). شاه ایران در گفت‌وگویی با احسان نراقی در رابطه با این مسئله چنین عنوان می‌کند: «مسئله این است که حزب دموکرات در جهت ژئوپولیتیک جهانی حرکت نمی‌کند. دموکرات‌ها در بسیاری از زمینه‌ها، افکاری غیرقابل انعطاف دارند، در حالی که جمهوری خواهان، منعطف‌ترند و واقعیات سیاسی و استراتژیک مناطق و کشورهای مختلف را در

نظر می‌گیرند» (نراقی، ۱۳۸۵:۱۵۸). محمدرضا پهلوی که در تجربه‌ی پیشین خود با دموکرات‌ها تحت فشار زیادی قرار گرفته بود و از سر اجبار اصلاحاتی را تحت عنوان «انقلاب سفید» انجام داده بود، برای جلوگیری از تکرار مجدد این اتفاق تلاش کرد در انتخابات آمریکا از یک جمهوری‌خواه حمایت کند. در این راستا اردشیر زاهدی مأمور تبلیغ برای فورد شد، اما از اقبال بد شاه، کارتر پیروز انتخابات گردید و شاه این موضوع را نمی‌توانست درک کند، که چرا کارتر تنها به حقوق بشر توجه می‌کند و سیاست سد نفوذ شوروی را فدای حرف‌های تجملاتی از نوع غربی می‌کند. بدین ترتیب، کارتر به عنوان تصمیم‌گیر نتوانست با ایجاد رابطه‌ای مطمئن با شاه ایران اعتماد محمدرضا را جلب سازد. اگرچه که عملکرد کارتر به‌طور کلی در قبال ایران دست کمی از جمهوری‌خواهان نداشت، اما موضع اولیه‌اش خسارات سنگینی را برای متحد دیرین این کشور به همراه داشت و به موجب این سیاست بود که شاه اعتماد به نفسش را از دست داد و خود را بدون حامی بزرگ و قدرتمندش، در میان مشکلات مقابلش تنها دید، و رفته رفته تضعیف شد. تمام کسانی که به ملاقات شاه می‌رفتند از سولیوان گرفته تا هایزر و ونس و سناتور بیرد<sup>۱</sup>، او را در مقابل این بحران شکست خورده می‌پنداشتند. هر چند در آغاز، رژیم شاه به اشکال مختلف در برابر مسئله‌ی حقوق بشر مقاومت می‌کرد، و با اشاره به خطر رخنه کمونیسم در ایران، سابقه ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و فرامین کوروش، به‌عنوان نخستین منشور حقوق بشر، را به رخ جهانیان و از جمله آمریکایی‌ها می‌کشید، اما در نهایت به دنبال تحولاتی که در سطح جهانی به وقوع پیوسته بود، رژیم ناچار به پذیرش و اعمال برخی از جنبه‌های حقوق بشر شد (بهمن، ۱۳۸۸:۱). سخنان کارتر در خصوص فضای باز سیاسی و عدم شکنجه و عدم حمایت از نظام‌های دیکتاتوری، موجب شد که شاه همچون زمان «کندی» خود را زیر فشار خارجی حس کند، و برای خارج شدن از این فشار دست به اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ای بزند تا دوباره، حمایت آمریکا را بدست آورد. در سال ۱۹۷۵، سازمان عفو بین‌الملل، با انتشار گزارشی تاکید کرد که هیچ کشوری در جهان کارنامه‌ای بدتر از ایران در نقض حقوق بشر ندارد (گاز.یوروسکی، ۱۳۷۱:۳۸۷). هرچند مسئولان آمریکایی از جمله برژینسکی، بعدها گفتند که به شاه در مورد حقوق بشر فشاری وارد نشد، اما تقارن زمانی این گزارش با مواضع دولت کارتر

۱. Robert.C.Byrd

موجب شد که شاه، بدون هیچ شک و تردیدی خود و کشورش را مخاطب سخنان رئیس جمهور جدید آمریکا حس کند. تحت تاثیر فشار دولت کارتر، محمدرضا پهلوی یار وفادار و حامی فسادهای دربار یعنی امیر عباس هویدا را برای جلب نظر کارتر و اصلاحات سیاسی قربانی کرد. در یکی از اسناد فوق محرمانه‌ی ساواک در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۵۶ به نقل از مدیر کل تشریفات نخست وزیری (امانپور)، آمده است که کارتر به خاطر ولخرجی‌های دولت ایران برای پیروزی فورد، خواستار برکناری هویدا از پست نخست وزیری شده است. امیر عباس هویدا پس از ۱۳ سال، در ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ از نخست وزیری عزل گردید و به وزارت دربار نائل گردید، پستی که به خاطر بیماری لاعلاج اسدالله علم خالی مانده بود. این پایان ماجرای هویدا نبود و شاه به پیشنهاد ارتشبد ازهارى که در سال ۱۳۵۷ مسئول تشکیل کابینه‌ی حکومت نظامی گردید با هدف آرام کردن افکار عمومی در آبان ۱۳۵۷، هویدا را زندانی کرد تا از مخالفت‌های انقلابیون بکاهد (گزارش مرکز مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸:۲). انتصاب جمشید آموزگار به مقام نخست وزیری به جای هویدا هم در راستای لیبرالیزه کردن ایران بود. آموزگار یک تکنوکرات بود و شاه این را خوب می‌دانست که او، تحصیل کرده‌ی دانشگاه‌های امریکاست و تکنوکراسی و درک و شیوه‌ی وی هم به سبک و سیاق آمریکایی‌هاست. شاه با این تصور، گمان می‌برد که می‌تواند با جمشید آموزگار، کارتر اصلاح طلب را راضی کند و در واقع نزد رهبر غرب مشروعیت لازم را کسب نماید (بیل، ۱۳۷۱:۳۵۸). ترس شاه از کارتر باعث شد، سیاست مداران لیبرال دیگری نیز به دستگاه حکومت ورود پیدا کنند. افرادی چون داریوش همایون که در سال ۱۹۷۷ وزیر اطلاعات و جهانگردی شد و در سطوح پایین‌تر هم می‌توان از امیر طاهری و احمد قریشی نام برد (همان، ۳۵۳). از دیگر اقدامات شاه برای کاهش فشار خارجی و کسب رضایت کارتر، دستور آزادی زندانیان سیاسی بود. وی در سال ۱۳۵۶ مجبور شد ۵۶۱ نفر از زندانیان سیاسی را آزاد کند (زیبا کلام، ۱۳۸۷:۲۱۹). اغلب این زندانیان از رهبران مخالفان شاه تشکیل شده بودند و در روند انقلاب ایران فوق‌العاده مؤثر بودند. با ایجاد فضای باز سیاسی اتفاقاتی در ایران افتاد که حکومت شاه را در داخل متزلزل ساخت. در این رابطه می‌توان به نامه‌ها و اعتراضات گسترده روشنفکران و روحانیون اشاره کرد. در این دوره تدوین نامه‌ی سرگشاده از طرف سیاسیون، روشنفکران، وکلا و حقوق‌دانان باب شد، که شاه را برای نخستین بار، مورد خطاب قرار می‌دادند و خواستار رعایت قانون اساسی، آزادی زندانیان سیاسی، احترام به

آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر، انحلال ساواک و انجام انتخابات آزاد در ایران بودند (امینی، ۱۳۸۱: ۲۳۵). این اتفاقات به سبب حکومت سرکوبگر پهلوی تا آن زمان بی‌سابقه بود. تشکیل جمعیت طرفداران آزادی حقوق بشر، برپایی شب‌های شعر از سوی کانون نویسندگان، اجتماعات عمومی و سخنرانی‌ها و تظاهرات اسلامی نیز از جمله پیامدهای دیگر فضای بازی بود که شاه، به موجب فشار خارجی که مسببش را کارتر می‌دانست، به وجود آورد (بازرگان، ۱۳۶۳: ۲۵). از مهم‌ترین نامه‌های سرگشاده می‌توان به تحلیل دوپست صفحه‌ای علی اصغر حاج‌سیدجوادی اشاره کرد، که شخص شاه را به شدت مورد انتقاد قرار داده بود (بیل، ۱۳۷۱: ۳۵۹). نامه‌ی چهل نویسنده که خواستار آزادی بیان بودند، و اعلامیه‌ای که از سوی شصت و چهار وکیل و قاضی امضاء شده بود نیز در همین زمان منتشر شد. زمانی که روشنفکران، ملی-مذهبی‌ها و ادیبان به این سمت سوق یافتند، امام خمینی (ره) هم در یک سخنرانی به روحانیون و طلاب توصیه نمود که این فرصت جدید را مغتنم شمرده و روحانیت نیز همین شیوه را دنبال کند: «این فرصت را غنیمت بشمارند، آقایان بنویسند، اعتراض کنند. الآن نویسندگانی احزاب دارند می‌نویسند، امضاء می‌کنند. شما هم بنویسید، صد نفر از علما امضاء بکنند، مطلب را گوشزد بکنند، اشکالات را بگویند. امروز روزی است که باید گفت. و من خوف آن را دارم که خدای نخواستگه اگر این فرصت از دست برود و این مرد(شاه) پایش یک خرده محکم بشود، همچو لطمه‌ای بزند به مردم که آن طرفش پیدا نباشد و اولش شما روحانیون هستید» (امام خمینی، ۱۳۵۶/۸/۱۰) افزون بر این دولت شاه در سال ۱۹۷۷ اقداماتی سیاسی-تبلیغاتی نظیر کاهش فشار سانسور و تشکیل کمیسیون‌ها و گروه‌های تحقیق مختلف برای رسیدگی به شکایات مردم انجام داد که این امر نشان دهنده‌ی تأثیر سیاست جدید کارتر و فشار افکار عمومی بر وی بود. از سوی دیگر موضوع شکنجه در زندان‌ها مورد توجه مدافعان آزادی فردی و سازمان‌های عفو بین‌الملل و صلیب سرخ قرار گرفته بود و این فشار گسترده و همه‌جانبه به شاه، موجب شد که وی برای اولین بار اجازه‌ی بازدید از زندان‌های ایران را به سازمان‌های بین‌المللی نظیر صلیب سرخ بین‌الملل، عفو بین‌الملل و کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان بدهد و از آنان درخواست کرد تا برای بررسی شرایط سیاسی و اجتماعی ایران از نزدیک، از این کشور دیدار کنند (بیل، ۱۳۷۱: ۳۵۶). بعد از آموزگار، شاه به منظور حفظ سلطنت خود تحت فشار دولت کارتر دست به اصلاحات بسیار عظیمی زد که همین اقدامات مخالفین را

قدرتمندتر و جسورتر ساخت و شاه با این اصلاحات در واقع دست به خودزنی سیاسی زد. برای مثال در اقدامی دیگر شاه، جعفر شریف امامی را به نخست وزیری منصوب کرد و شریف امامی نیز سانسور مطبوعات را به کلی از میان برداشت، دستور داد مذاکرات مجلس مستقیماً از رادیو پخش شود و محدودیت فعالیت احزاب سیاسی را لغو نمود. به نظر سولیوان، شریف امامی با این اقدامات تصور می‌کرد صف مخالفان با اعطای این آزادی‌ها استحکام خود را از دست خواهد داد و مخالفان به دسته‌های مختلفی منقسم خواهند شد (سولیوان، ۱۳۶۱:۱۱۷). بعد از اصلاحات شریف امامی، آخرین چیزی را که ممکن بود شاه به آن بیندیشد، سلطنت طبق قانون اساسی مشروطه به جای حکومت بر مردم بود. شاه این موضوع را در یک ملاقات با سولیوان و پارسونز<sup>۱</sup> عنوان کرد (همان، ۱۱۸). این کار در واقع اوج تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر و اهمیت سخنان آمریکایی‌ها بر شاه ایران بود که دیگر چاره‌ای برای حاکم ایران نگذاشته بود. این مستندات تصدیق می‌کند که حقوق بشر کارتر چه ضربه‌ی مهلکی به شاه ایران وارد آورد. در واقع هیچ چیز نمی‌توانست حکومت پهلوی را این‌طور سست و متزلزل سازد و به مخالفین و انقلابیون فضای اعتراض و تظاهرات گسترده بدهد. اگرچه که این موضع انتقادی کارتر از شاه تا اعزام سفیر سولیوان بیشتر دوام نیاورد و او نیز چون اسلاف خود با توجه به منافع ملی دولت متبوعش حمایت از شاه را در پیش گرفت، اما همین مدت کوتاه برای انقلابیون کافی بود تا محمدرضا پهلوی را تضعیف کنند. دولت کارتر بعد از این جریانات تلاش کرد که از شاه حمایت کند و بدین منظور وزیر خارجه‌ی آمریکا (ونس) به تهران رفت و در ملاقات با شاه علاوه بر تاکید به ادامه‌ی دوستی دو کشور، خاطرنشان کرد که مسئله‌ی حقوق بشر در معادلات سیاسی جایگاهی ندارد (بیل، ۱۳۷۱:۳۷۱). در همین زمینه برژینسکی مدام با شاه تماس می‌گرفت و به شاه دلگرمی می‌داد که آمریکا از تمام سیاست‌های او حمایت خواهد کرد و شخص کارتر نیز مدام از طریق سولیوان بر همین نکته تأکید ورزید و حتی بعد از کشتار میدان ژاله، به صورت علنی دوستی و حمایت خود را به شاه ابراز داشت. سولیوان در مورد این مشی آمریکا به این نکته اشاره کرده است که در دوران تصدی خود هیچ گاه تذکری از مقام طراز اولی برای لزوم رعایت حقوق بشر در ایران دریافت نکرده است (سولیوان، ۱۳۶۱:۱۱۸). هرچند که دولت کارتر

۱. Anthony Parsons

در این زمان دیگر فشاری برای رعایت حقوق بشر به پهلوی وارد نمی‌کرد و حتی از روش سرکوب مخالفان طرفداری می‌کرد، لیکن شاه دیگر توان سرکوب مخالفان را نداشت و تصور می‌کرد می‌تواند با تساهل و تسامح در مقابل انقلابیون، سلسله پهلوی را حفظ کند. در همین زمینه، بعد از فاجعه میدان ژاله که بعدها به جمعه‌ی سیاه مشهور شد، شاه دستور داد که به سربازان تأکید شود در تظاهرات مردم، به طرف هیچ کس شلیک نشود و در واقع با مردم مدارا شود (همان، ۱۱۹). احسان نراقی در این راستا می‌گوید: وقتی در مورد قتل یک تظاهرکننده از سوی گروهیان ارتشی به شاه خبر دادم، شاه خیلی سریع از ازهاری خواست تا جریان را پیگیری کند و دستور اخراج این نظامی را صادر کند (نراقی، ۱۳۸۵: ۱۹). این موضع‌گیری‌ها موجب شد تا مردمی که ابتدا از حکومت نظامی وحشت داشتند با دریافت این مطلب که کسی به آنان تعدی نخواهد کرد بیشتر به خیابان‌ها آمده و در پی انجام تظاهرات گسترده‌تری باشند. از دیگر فاکتورهای رهیافت تصمیم‌گیری، استفاده از ابزار مناسب در شرایط متفاوت است. دولت کارتر به دلیل ضعف شناختی نتوانست در مورد بحران ایران ابزارهای متناسب با این مقوله را بیابد و به همین دلیل تا دی‌ماه ۱۳۵۷ به جز لفاظی، نمی‌دانست باید چه اقدامی را در جهت حمایت از شاه انجام دهد. شاه که تا پیش از این منتظر یک حمایت فوق‌العاده از سوی مسئولان آمریکایی بود، در همین مدت فهمید که ایالات‌متحده هیچ گونه طرحی برای نجات حکومت او نداشته و واقعاً برای شاه نمی‌تواند کاری انجام دهد. این موضوع را شاه وقتی دریافت که مأموریت «الیوت»<sup>۱</sup> با تصمیم رئیس‌جمهور لغو گردیده بود. الیوت مأمور شده بود به پاریس برود و با امام خمینی در مورد یک دولت توافقی مذاکره کند. شاه در آن زمان آماده شده بود که با ایجاد شورای سلطنت، حکومت را به میانه‌روها انتقال دهد تا در آن صورت ارتش باقی بماند (سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۵۹). در این شرایط حفظ سلطنت شاه برای آمریکا منفعتی نداشت و شاه باید حکومت را رها می‌کرد. سولیوان می‌گوید: «در دی ۵۷ پیامی از واشنگتن دریافت داشتم مبنی بر اینکه در اولین فرصت شاه را ملاقات کنم و به او بگویم که دولت ایالات متحده آمریکا مصلحت شخص شاه و مصالح کلی ایران را در این می‌بیند که هرچه زودتر ایران را ترک کند» (همان، ۱۶۲). اما مشکل اساسی این بود که با عدم حضور شاه، ارتش هم قدرت خود را از

۱. Theodor L. Eliot

دست خواهد داد و در نبود نیروی نظامی قدرتمند، خطر افتادن ایران در دام شوروی زیاد بود. لذا ژنرال هایزر مأموریت یافت برای حفظ ارتش و کمک به دولت بختیار و در صورت لزوم ایجاد کودتای نظامی به ایران برود. اما حتی در آخرین و حساس‌ترین لحظات در واشنگتن وحدت نظر برای یک تصمیم وجود نداشت و هایزر در ایران گاهی بلاتکلیف و گاهی مشغول مذاکره با رهبران نظامی بود (هایزر، ۱۳۸۵: ۲۰). در ۱۴ دی به هایزر پیامی مبنی بر توقف دستورات داده شد و تنها دو روز بعد سایروس ونس پیام داد که طبق دستور قبلی عمل شود (همان، ۲۱). هایزر عقیده داشت که تأخیر واشنگتن در تصمیم‌گیری و اتخاذ موضعی مشخص، باعث بروز مشکلاتی جدی برای ما در مذاکرات شده بود (همان، ۲۲۳). بر طبق رهیافت تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی سرعت اخذ تصمیم بسیار مهم است. افزون بر این، آمریکایی‌ها نمی‌توانستند شرایط موجود را درک کنند و بر اساس تغییرات زمان موضع‌گیری کنند. تیمسار ربیعی (فرماندهی نیروی هوایی) در دیدار با هایزر مطرح می‌کند که پرزیدنت کارتر همه‌ی کارهایش را با برنامه‌ی حقوق بشر شروع کرده، حالا کشور ما باید در دسرسش را بکشد (همان، ۵۴). هایزر عدم وجود طرحی جامع را این‌گونه مطرح می‌کند که براون (وزیر دفاع وقت) در تلگرافی به او می‌گوید: «ارتش باید صد در صد از دولت غیر نظامی حمایت کند، این دستوری نبود که از قبل به من داده شد، من ابتدا به عنوان مشاور به ایران آمدم اما الآن باید جهت هم می‌دادم» (همان، ۸۹).

از سوی دیگر، کارتر در گردش آشکار از مواضع اولی‌اش مبنی بر پرهیز از دخالت در امور داخلی کشورها، نشان داد که در وقت مقتضی حاضر است دخالت در امور داخلی کشورها را به صورت علنی انجام دهد. که این تغییر موضع بعدها و به ویژه در جریان عملیاتی کردن کودتای طبس نیز موجب شد تا مخالفان شاه بیش از پیش نسبت به نیت آمریکا بدبین شوند؛ صرف نظر از نارضایتی مردم ایران، این نحوه تصمیم‌گیری پارادوکسیکال، همچنین آنچنان که برژنسکی نیز اشاره می‌کند به عامل اصلی شکست سیاسی دولت کارتر بدل گشت (ونس و برژنسکی، ۱۳۶۲: ۱۶۴). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود در حالی که گروه تصمیم‌ساز آمریکا در دوران کارتر نه فقط قدرت تجزیه و تحلیل را نداشت و به شدت منفعلانه عمل می‌کرد. بلکه کثرت افراد با نگرش‌های مختلف نیز موجب تشتت آرا و در نهایت سخت‌تر شدن تصمیم‌گیری برای دستگاه سیاست خارجی آمریکا و سردرگمی بیشتر شاه ناتوان شد.

## نتیجه‌گیری

این نوشتار با بررسی نظریه‌ی «تصمیم‌گیری» و «سیاست حقوق بشر کارتر» کوشید تا با توجه به اهمیت نقش آمریکا در ایران عصر پهلوی نشان دهد سیاست‌ها و تصمیمات آنان تا چه میزان بر رجال سیاسی پهلوی و به ویژه شخص محمدرضا شاه تأثیرگذار بوده است. بزرگ‌ترین چالش دستگاه تصمیم‌ساز دولت کارتر، کمبود اطلاعات و زمان کافی در مورد ایران بود، موضوعی که به‌طور حتم سبب‌ساز اختلال در دستگاه تصمیم‌گیری ایالات متحده شد. این امر همچنین موجب عدم شناخت شرایط حاکم بر ایران و در نهایت سردرگمی مسئولان تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر آمریکایی شد. بررسی شخصیت کارتر از منظر روانشناختی به همراه مروری بر ساختار نظام تصمیم‌سازی ایالات متحده نشان داد که تصمیم‌گیری‌های به‌هنگام و بحرانی در نظام سیاسی آمریکا به میزان قابل توجهی با چالش مواجه است. به بیان بهتر، کارتر به عنوان رئیس دستگاه تصمیم‌گیری ایالات متحده نتوانست با نگرش واقع‌گرایانه به درک مناسبی در مورد اهمیت ایران در مواجهه با منافع ملی آمریکا دست یابد و نیز توان تجزیه و تحلیل اطلاعات واصله را نداشت. او به دلیل کمبود اطلاعات نتوانست به درستی شرایط شاه ایران را شناسایی کند، که در این صورت احتمالاً منافع آمریکا در ایران دچار آسیب نمی‌شد و ایالات متحده می‌توانست از مزایای رابطه با ایران همچنان بهره‌برداری نماید. در این راستا کارتر نه تنها منافع ملی آمریکا را تأمین نکرد، بلکه با لفاظی‌های بشردوستانه و سرزنش متحدان آمریکا به واسطه نقض حقوق بشر، آسیبی جدی به منافع بین‌المللی کشور متبوع خود وارد ساخت. هرچند دولت کارتر بعد از چند ماه تغییر موضع داد و تصمیم گرفت همانند گذشته با شاه رابطه‌ی فوق‌العاده‌ی پیشینیش را تجدید کند، لیکن آب رفته را نتوانست به جوی بازگرداند، و این تلاش‌ها نوش دارویی پس از مرگ سهراب برای حکومت محمدرضا بود. افزون بر این، تأخیر در مأموریت دیپلماتیک سولیوان سبب شد تا واشنگتن شش ماه بدون گزارش جامع از اوضاع ایران و مخالفان شاه باقی بماند، این امر موجب بروز مشکلات بعدی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا شد به‌صورتی که مسوولان این کشور زمانی با اتفاقات ایران مواجه شدند که فرصت زیادی را برای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری از دست داده بودند و در واقع با یک شوک بزرگ اطلاعاتی و امنیتی مواجه شدند. در رهیافت تصمیم‌گیری، اطلاعات به موقع، در



تصمیم‌گیری اهمیت فزاینده‌ای دارد. در همین حال، برژینسکی، به عنوان مشاور امنیت ملی وقت ایالات متحده، در صدد این بود تا نظر خود را به واقعیات آن روز ایران تحمیل کند. برژینسکی با اصرار بیش از حد، موجب تنش بین خود با ونس و همکارانش در وزارت امور خارجه ایالات متحده گشت، و این اشتباه سبب شد، تا تصمیم‌سازی برای بحران ایران با مشکل مواجه شود. از سوی دیگر، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، به عنوان دیگر نهاد تصمیم‌ساز در آن کشور، به حدی از تحولات و مسائل ایران بی‌خبر بود که حتی مخالفان رژیم ایران را به درستی نمی‌شناخت، و برای کسب اطلاعات از اوضاع ایران فقط به گزارش‌های نادرست و مبالغه‌آمیز ساواک اکتفا می‌کرد. البته، از این مطلب نباید به سادگی عبور کرد، که در آن برهه از تاریخ، چالش‌های فراوانی در برابر دولت کارتر نظیر «بحران سوخت و انرژی»، «مسئله‌ی چین»، «امضای سالت ۲ با شوروی» و «مساله اعراب و اسرائیل» به همراه «قرارداد کمپ دیوید»، قرار داشت که هر کدام از این موارد می‌توانست برای سیاست خارجی یک دولت، به میزان کافی دردسر ساز باشد. با این حال، ژست‌های سیاسی کارتر مسبب از دست رفتن اعتماد به نفس شاه شد، و همین امر شاه را در مقابل انقلابیون تضعیف کرد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود اختلال در نظام تصمیم‌گیری آمریکا، به همراه ضعف شخصیتی کارتر به عنوان تصمیم‌گیرنده از عوامل بسیار مؤثر در فرایند تسریع انقلاب اسلامی ایران بوده است، ضعف دستگاه سیاست‌گذاری کارتر زمانی مشخص شد که هیچ طرح دقیقی برای نجات شاه و حفظ حکومت پهلوی وجود نداشت و نیز این امر وقتی نمایان‌تر شد که دستورات صادره به ژنرال هایزر بصورت مداوم و مستمر تغییر می‌کرد. آمریکایی‌ها بعد از سقوط شاه، بحران تصمیم‌گیری را در دولت کارتر درک کردند و به همین منظور هر کدام از مسوولین دست به افشاگری‌هایی زدند تا شاید بتوانند دیگری را متهم به از دست دادن ایران کنند. از دست رفتن ایران برای آمریکا یک مفهوم داشت و آن این بود که آنان، به موجب بحران اطلاعاتی و ضعف دستگاه تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر نتوانستند در مورد ایران به درک صحیحی برسند. بزرگ‌ترین زیان و ضربه برای واشنگتن افزون بر از دست رفتن ژاندارم خلیج فارس، از دست رفتن اعتماد دوستان آمریکا نسبت به این کشور بود که با سقوط شاه این امر رخ داد.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- آمبروز، استیفن (۱۳۶۸). **روند سلطه‌گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا (۱۹۳۸-۱۹۸۳)**، ترجمه احمد تابنده. تهران: انتشارات چاپخش.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷). **روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷**. تهران: نشر قومس.
- استانلیند، مارتین (۱۳۷۸). **سقوط دوستان ایالات متحده و تغییر حکومت در کشورهای خارجی**، ترجمه بدرالزمان شهبازی. تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اسناد ساواک (۱۳۵۶). قابل دسترسی در: [www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewDocument&DocumentID=۱۱۶&SP=Farsi](http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewDocument&DocumentID=۱۱۶&SP=Farsi)
- رجال عصر پهلوی، اردشیر زاهدی به روایت اسناد (۱۳۷۸)**. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- امینی، علیرضا (۱۳۸۱). **تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی**. تهران: صدای معاصر.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳). **انقلاب ایران در دو حرکت**. تهران: بی جا.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۹). **قدرت و اصول: خاطرات برژینسکی**، ترجمه مرضیه صادقیان. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- بریر، کلر و پیر بلانشه (۱۳۵۸). **ایران، انقلاب، به نام خدا**، ترجمه قاسم صنعوی. تهران: انتشارات سحاب.
- بهمن، شعیب (۱۳۸۸). **سیاست حقوق بشر کارتر و فضای باز سیاسی**. تهران: موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱). **عقاب و شیر**، ترجمه مهوش غلامی. تهران: انتشارات شهر آب.
- چمنی، فراز (۱۳۸۳). **سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران**. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵). **تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). **صحیفه امام**، جلد سوم. تهران: موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- داری‌شر، یان (۱۳۶۹). **تحولات سیاسی در ایالات متحده امریکا**. ترجمه رحیم قاسمیان. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دی استمپل، جان (۱۳۷۷). **درون انقلاب ایران**، ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۴). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). **شکست شاهانه**، ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- زیبا کلام، صادق (۱۳۸۷). **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**. تهران: انتشارات روزنه.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱). **مأموریت در ایران**، ترجمه محمود شرقی. تهران: انتشارات هفته.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۵). **مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قوام‌عبدالعلی (۱۳۸۷). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی**. تهران: انتشارات سمت.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱). **سیاست خارجی آمریکا و شاه**، ترجمه جمشید زنگنه. تهران: انتشارات رسا.
- ونس، سایروس و زیگنیو برژینسکی (۱۳۶۲). **توطئه در ایران**، ترجمه محمود شرقی. تهران: انتشارات هفته.
- نراقی، احسان (۱۳۸۵). **از کاخ شاه تا زندان اوین**. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- هایزر، رابرت (۱۳۸۷). **مأموریت در تهران: خاطرات ژنرال هایزر**، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۷). **انقلاب ایران به روایت بی‌بی‌سی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۱۳۸۸). **زندگی و زمانه‌ی هویدا**. تهران: موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

#### ب) منابع انگلیسی

- Allison, Graham T (۱۹۶۹). "Conceptual Models and the Cuban Missile Crises", **The American Political Science Review**, Vo. LXIII, No. ۳.
- Gilbert, John (۲۰۰۸). "Jimmy Carter's Human Rights Policy and Iran: a Re-examination. **Concepts**, Vol. ۳۱.
- Rosenau, J.(۲۰۰۶). **The Study of World Politics, Theoretical and Methodological Challenges**. New York: Rutledge.

بررسی تناقض‌های تصمیم‌سازان آمریکایی در برابر انقلاب ایران بر اساس ....

Russett, Bruce & et al (۲۰۰۹). **World Politics: The Menu for Choice.**  
Wadsworth Cengage Learning.